



طلاق عاطفی؛ عشق وارونه

تقریباً همه ازدواج‌ها با عشق و علاقه صورت می‌گیرد در حالی که در اغلب طلاق‌ها اگر بی‌زاری و نفرتی وجود نداشته باشد باز هم نمی‌توان رد پایی از آن عشق و علاقه روزهای اول پیدا کرد. طلاق عاطفی یعنی وضعیتی که در زندگی مشترک عشق مرده است اما زوج‌ها به دلایل مختلف اعم از حفظ آبرو یا آرامش فرزندان کنار هم و زیر یک سقف زندگی می‌کنند بی‌آنکه احساسی به هم داشته باشند.

تقریباً همه ازدواج‌ها با عشق و علاقه صورت می‌گیرد در حالی که در اغلب طلاق‌ها اگر بی‌زاری و نفرتی وجود نداشته باشد باز هم نمی‌توان رد پایی از آن عشق و علاقه روزهای اول پیدا کرد. طلاق عاطفی یعنی وضعیتی که در زندگی مشترک عشق مرده است اما زوج‌ها به دلایل مختلف اعم از حفظ آبرو یا آرامش فرزندان کنار هم و زیر یک سقف زندگی می‌کنند بی‌آنکه احساسی به هم داشته باشند.

به گزارش سلامت نیوز به نقل از روزنامه آرمان، حدود 400 زوج تهرانی به این سوال که آیا درگیر طلاق عاطفی بوده یا هستند پاسخ دادند و دلایل آن را عنوان کردند. مرد: روی کاناپه مهربانم در آرامش کامل خوابیده‌ام که صدای زنگ آیفون تمرکز را بهم می‌زند. نگاهی به مانیتور آیفون می‌اندازم، زنم است!... یک ماهی می‌شود که به مسافرت رفته اما چقدر زود یک ماه تمام شد! مثل همیشه آسانسور لعنتی خراب است و مجبورم چمدان‌های سنگینش را از پله‌ها بالا بیاورم. با او احوالپرسی می‌کنم. بوی عرق و دود گازوئیل می‌دهد... وقتی سرگرم کار شد، خانه را واری می‌کنم تا چیزی این گوشه کنارها پیدا نکند. وقتی آمد، روی کاناپه‌ام نشست. هزار باره او گفته‌ام! کاناپه مثل مسواک، یک وسیله شخصی است.

می‌پرسم برایم چه سوغاتی آورده... مثل شعبده‌بازها از داخل چمدان‌ها خرت و پرت‌های رنگی درمی‌آورد و نشانم می‌دهد. به گمانم برای من خریده. وانمود می‌کنم که خیلی ذوق‌زده شده‌ام.

از مشکلات مالی تا خیانت

جلوی در یکی از بزرگ‌ترین پارک‌های پایتخت در روز تعطیل تعداد زیادی مرد جوان را می‌بینم که کودکانشان را به پارک آورده‌اند. وقتی از آنها می‌پرسم طلاق عاطفی را تا به حال تجربه کرده‌اند یا نه یکی از آنها می‌گوید: از همسرم جدا شدم و قبل از اینکه جدایی واقعی اتفاق بیفتد سال‌ها با هم قهر بودیم. درباره دلیل این سردی می‌گوید: مشکلات مالی داشتم و همسرم توقعات زیادی داشت. حالا راحتم و فقط بار خودم را می‌کشم. مرد دیگر که پسرش را سوار تاب می‌کند، می‌گوید: 10 سال است ازدواج کرده‌ام اما زندگی مسالمت‌آمیز به شکلی که هیچ تنوع و جذابیتی در آن نباشد را تازه یک سال است تجربه می‌کنم. من دیگر مثل سابق حوصله سر و کله زدن با همسر را ندارم ولی او حاضر نیست این را بپذیرد و همیشه با هم بحث داریم. وقتی علت را از او می‌پرسم به فکر فرو می‌رود و می‌گوید چون شما را نمی‌شناسم و می‌دانم شما هم من و همسر را نمی‌شناسید می‌گویم: ظاهرش را اصلاً دوست ندارم.

اوایل هم نداشتم اما تحمل می‌کردم اما مدتی است دیگر تحملش را ندارم! چند نفری از پاسخ دادن طفره می‌روند اما یک مرد سالخورده که موضوع سوال را می‌شنود می‌گوید: زندگی اگر با عشق واقعی شروع شود هیچ‌وقت به نفرت نمی‌انجامد. من و همسر من پنج سال با هم زندگی کردیم و هر روز بیشتر عاشق هم شدیم با اینکه ظاهراً مشکلات زیادی داشتیم. یک دختر و پسر جوان که در پارک کنار هم نشسته‌اند می‌گویند: هر زندگی بالاخره به تکرار می‌رسد و هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود. رابطه‌ای که بعد از بیست سال با یک آدم دارد و هر روز او را می‌بیند برای تکرار است اما این به این معنی نیست که دیگر باید فاتحه عشق را در زندگی مشترک بخوانند و فقط کنار هم زندگی کنند. بعضی وقت‌ها عشق تبدیل به حمایت می‌شود.

واقعا حیف من!

زن: چقدر زود تمام شد... دوباره مجبورم برگردم... مجبورم خودم را ذوق‌زده نشان بدهم. وقتی مثل بچه‌ها حرص کاناپه بدترکیبش را می‌خورد، قیافه‌اش حسابی دیدنی است. دلم برایش می‌سوزد و می‌روم تا سوغاتش را نشانم بدهم... نگاه کن! کدام کسی است که وقتی ببیند بعد از یک ماه برایش یک جفت جوراب پشمی سوغات آورده‌اند اینقدر ذوق کند؟! واقعاً حیف من.

وارد يك سالن آرایش زنانه می‌شوم. زنان متاهل زیادی اینجا هستند که می‌توانند تجربه طلاق عاطفی خودشان را بازگو کنند. یکی از آنها که صاحب سالن است می‌گوید: سال‌هاست با شوهرم در يك خانه زندگی می‌کنم اما فقط با هم سلام و خداحافظی می‌کنیم و حرف‌های ضروری می‌زنیم بی‌آنکه هیچ احساسی بین ما باشد. درباره علت این جدایی عاطفی می‌گوید: پنج سال پیش شوهرم برای نخستین بار به من خیانت کرد و من مچ او را گرفتم. بعد از این اتفاق دیگر نتوانستم او را دوست داشته باشم و او هم روزبه‌روز بدتر شد تا جایی که علناً رابطه دارد و تلاشی برای مخفی کردن این قضیه نمی‌کند.

همکارانش که گویا همه داستان زندگی‌اش را می‌دانند در تایید حرف‌های او وارد بحث می‌شوند و یکی از آنها می‌گوید: خیانت از همه چیز بدتر است. من تا زمانی که شوهرم خیانت نکرده بود با همه چیزش حتی دست بزن و بی‌پولی او ساختم ولی وقتی فهمیدم سرش جای دیگری گرم است بی‌خیال همه چیز شدم و جالب بود که عشقم ناگهان تبدیل به نفرت شد. اگر طلاق نگرفته‌ام برای این است که به بچه‌هایم انگ فرزند طلاق نخورد. یکی دیگر از زنانی که در آرایشگاه کار می‌کند، می‌گوید: شوهر من هم سال‌هاست به من خرجی نمی‌دهد و این باعث شده همیشه با هم دعوا کنیم یا قهر باشیم. بچه‌ها اوایل ناراحت بودند اما حالا که بزرگ‌تر شده‌اند دنبال زندگی خودشان رفته‌اند و دیگر کاری با ما ندارند.

طلاق، عاطفی و غیرعاطفی ندارد!

جلوی در دادگاه خانواده ایستاده‌ام. اینجا افرادی رفت‌وآمد می‌کنند که طلاقشان دیگر عاطفی و صوری نیست بلکه رسمی و واقعی است. مردی که با عجله با تلفنش حرف می‌زند و از پله‌های دادگاه بالا می‌رود، می‌گوید: طلاق عاطفی و غیرعاطفی ندارد. وقتی در يك رابطه یکی از دو طرف به هر دلیلی مایل به ادامه نباشد این رابطه خود به خود از بین می‌رود. زن جوانی که با چند زن سالخورده مشاجره می‌کند و حرف‌های زشتی بین‌شان رد و بدل می‌شود درباره طلاق عاطفی می‌گوید: کمتر زندگی در این دوره زمانه پیدا می‌شود که زن و مرد در آن تا آخر خط پای هم بایستند و مثل روزهای اول عاشق هم باشند. من برای اینکه با شوهرم ازدواج کنم سال‌ها با خانواده خودم و خانواده همسرم (به آن دو زنی که تا لحظاتی پیش با آنها مشاجره می‌کرده اشاره می‌کند) دعوا داشتیم تا بالاخره راضی شدند و ما ازدواج کردیم. اما بعد از ازدواج با فاصله کمی فهمیدم همسرم معتاد است و بعد از آن بیکار شد. دیگر هر روز دعوا داشتیم تا اینکه راضی شد طلاقم بدهد و حالا خانواده‌اش مرا متهم به خیانت کرده‌اند.

يك زن جوان که شاهد این صحبت‌ها و ناسزاهایی که مادرشوهر این زن به او می‌گفته بوده، می‌گوید: اول رابطه همه نجیب، خوش‌قیافه، باکلاس و با شخصیت‌اند اما وقتی همان دو تا آدم کارشان به طلاق می‌کشد تهمت همه چیز را به هم می‌زنند تا خودشان را بی‌تقصیر نشان دهند. کاش یاد می‌گرفتیم منطقی با طلاق برخورد کنیم.

مشکلات مالی و خیانت، مهم‌ترین دلیل طلاق عاطفی

فصل مشترك همه افرادی که می‌گویند طلاق عاطفی را درک کرده و با آن درگیر بوده‌اند مردن عشق است. عشقی که روزگاری با دستان خودشان آن را کاشته‌اند و هر روز به آن آب داده‌اند در اثر يك اشتباه یا سوءتفاهم به نفرتی عمیق تبدیل شده است مثل زخمی عمیق که روزبه‌روز بدتر می‌شود تا بالاخره سر باز می‌کند. از 440 نفری که با آنها مصاحبه کردم، 236 نفر عنوان می‌کردند طلاق عاطفی را درک کرده‌اند و از این تعداد، 124 نفر به دلیل مشکلات مالی، 75 نفر خیانت و بقیه دلایلی مانند اعتیاد و دخالت خانواده‌ها را دلیل طلاق غیررسمی و زندگی مسالمت‌آمیز بدون عشق می‌دانستند و همه این 236 نفر عنوان می‌کردند به دو دلیل حفظ آبرو نزد دیگران یا به خاطر فرزندانشان با هم زندگی می‌کنند.

يك روانشناس درباره پدیده طلاق عاطفی می‌گوید: در حالی که مشکلات مالی و خیانت می‌تواند عامل طلاق احساسی و عاطفی بین زوجین باشد؛ این موضوع تا حدی ریشه در این دارد که ما در ابراز هیجانات و احساسات خود ضعیف عمل می‌کنیم. فرید براتی‌سده ادامه می‌دهد: اگر عاطفه به صورت کلامی و غیرکلامی بین والدین با هم و با فرزندان بروز نیابد خاموشی پاسخ‌ها از طرف مقابل ایجاد می‌شود. این يك فرآیند است و يك دفعه ایجاد نمی‌شود؛ در مرحله اول گسست عاطفی ایجاد می‌شود و بعد عمیق‌تر شده و بی‌احساسی والدین یا حتی بیگانگی والدین ایجاد می‌شود که يك سندروم مرضی است. این روانشناس در توضیح بیگانگی والدین می‌گوید: یکی از والدین با فرزند یا فرزندان بر ضد همسر ائتلاف تشکیل می‌دهند که این کار اثری بد و مخرب بر سلامت روانی نوجوانان دارد و آن شرایطی است که پدر و مادر به بیگانگی از هم رسیده‌اند. براتی در ادامه اصطلاح «تله‌های اجتماعی» را مطرح می‌کند و می‌گوید: دام‌های اجتماعی خود را در آسیب‌های اجتماعی نشان می‌دهند. تله یا دام اجتماعی وضعیتی است که در آن فرد فقط به خودش و نیازهایش اهمیت می‌دهد و خانواده و اجتماع برایش اهمیتی ندارد. طلاق عاطفی نوعی دام اجتماعی است که باعث می‌شود افراد نارسیت و خودشیفته شوند و به هم بی‌اعتنایی کنند.

